



کتاب نویسنده گمنام آمریکایی با ویدئوی کوتاه دخترش پر فروش شد!



سرنوشت یک وکیل آمریکایی که چهارده سال وقت صرف نوشتن یک کتاب جنایی کرده بود که برای سال ها کسی آن را نمی خرید، با یک ویدئوی کوتاه عوض شد. لوید دورو ریچاردز، پدر سه فرزند با کار و مشغله زیاد، کتاب را بعد از پیگیری های زیاد و فرستادن به ده ها ناشر، بالاخره حدود یک دهه پیش منتشر کرد، اما فقط چندین نسخه آن به فروش رفت.

هفته گذشته دخترش یک ویدئوی کوتاه شانزده ثانیه ای در شبکه تیک تاک گذاشت با شرحی از سرگذشت پدرش و این جمله ساده که «کاش کتابش کمی به فروش می رفت.» این کتاب که سال ۲۰۱۲ منتشر شده، حالا پر فروش ترین کتاب در فروشگاه آمازون است. ویدئوی آقای ریچاردز که توضیح کوتاهی از تلاش چهارده ساله او برای نوشتن کتابی بدون خریدار است، تا پنجشنبه بیش از ۹۵ میلیون بار دیده شد.

مارگريت ریچاردز هفته گذشته به خانه پدری اش در ورمونت رفته بود تا به او سر بزند. زمانی که کتاب پدرش از نظر میزان فروش در میان کتاب های جنایی در رده ۱۴۵۲ وبسایت آمازون بود، خانم ریچاردز از پدر هفتاد و چهار ساله اش خواست که برای تبلیغ کتاب از او فیلم بگیرد. پدرش نمی دانست تیک تاک چیست. این تازه ترین ویدئویی است که مارگريت از پدرش گذاشته است و توضیح می دهد در زمان ضبط اولین ویدئو روی آن صندلی چوبی خالی کنار پدرش نشسته بوده است. کتاب «استون میدنز» یا «دوشیزگان سنگی» داستان کارآگاهی است که با یک قتل زنجیره ای روبه رو است. قاتلی که زنان جوان را می کشد و جنازه شان را در دره های جنگلی جنوب ایالت ایندیانا می اندازد.

دختر آقای ریچاردز فیلم دیگری از پدرش گرفته است و برای او توضیح می دهد که ویدئوی او بیش از ۴۰ میلیون بار دیده شده است، پدرش از خوش حالی اشک می ریزد، نظرات پای ویدئو را می خواند و به او می گوید «حالا آماده ام خستگی ام را در کنم.» مارگريت ریچاردز هم از خوش حالی گریه می کند و از طرف داران برای خرید کتاب تشکر می کند و به پدرش می گوید «به خاطر آن ها الان کتاب تو پر فروش ترین شده است.» پدر تمام صبح بعد از پر فروش شدن کتابش مشغول تشکر از دخترش بوده است. آقای ریچاردز که حالا نویسنده مشهوری است، به خبرنگار بی بی سی در نیویورک گفت که تجربه اش نشان داد چرا نویسندگان هیچ وقت نباید ناامید شوند. او به بی بی سی می گوید: «هفته گذشته برای من مثل یک گردباد بود، کاملاً دیوانه کننده!، شبکه تیک تاک که پلتفرمی برای ویدئوهای کوتاه است، در سال های گذشته به فروش صدها کتاب کمک کرده است از جمله با کمک هشتگ بوک تاک (کتاب تاک). کاربران با این هشتگ از کتاب ها و نویسندگان مورد علاقه شان بحث می کنند. به گزارش نیویورک تایمز سال ۲۰۲۱ به تنهایی بوک تاک کمک کرد ۲۰ میلیون نسخه کتاب چاپی به فروش برسد. آقای ریچاردز وقتی دستیار ارشد یک قاضی در ایندیانا بود، با پرونده های جنایت سر و کار داشت از جمله پرونده یک قاتل زنجیره ای که به مرگ محکوم شده بود. او زمانی هم که دانشجوی حقوق دانشگاه ایندیانا بود، در رسانه ها شنید چند زن در جنگل های اطراف میدوست ناپدید شده اند. آن جنایات سال ها بعد الهام بخش او در نوشتن این کتاب شد. بر اساس گزارشی که واشنگتن پست از زندگی او نوشته، آقای ریچاردز، وکیل تمام وقت یک شرکت بیمه، بود و به عنوان کار دوم سال ها در اتاق کار خود که عایق نبود، در زمستان دستکش و کلاه می پوشید و در تابستان با روشن کردن پنکه به سمت خود و کامپیوترش به نوشتن ادامه می داد. حالا صفحه ویژه کتاب «دوشیزگان سنگی» سال ۲۰۰۹ کتاب را تمام کرد، اما ۸۰ کارشناس مرتبط با مؤسسات انتشاراتی چاپ آن را رد کردند. می گوید پستیچی محله شان او را دست می انداخت، چون حجم نامه ها با جواب منفی کیفش را سنگین می کرد.

سال ۲۰۱۰ که یک شرکت انتشاراتی مرتبط با آمازون قبول کرد کتاب را منتشر کند، آقای ریچاردز فکر کرد دستش انداخته اند و نامه جعلی است. او به بی بی سی گفته است: «من عمیقاً معتقدم که برای یک نویسنده خیلی مهم است هیچ وقت «نه» را به عنوان پاسخ قبول نکند، استقامت کند و هرگز تسلیم نشود.» کاربران تیک تاک از این کتاب بسیار استقبال کردند. یکی از آن ها بعد از دیدن ویدئوی دلگرم کننده گفت: «من هرگز در زندگی چیزی را به این سرعت سفارش نداده بودم.» در وب سایت گودریز هم که محلی برای معرفی و بحث درباره کتاب هاست، بیش از ۵۰۰ خواننده به طور متوسط از ۵ امتیاز به این کتاب نمره ۴.۱ داده اند که امتیاز بالایی برای یک کتاب محسوب می شود. آقای ریچاردز بیکار ننشسته و بر اساس بویوگرافی منتشر شده در آمازون، حالا مشغول نوشتن دنباله این کتاب پر فروش است.

شهریار



فرهنگ و ادبیات

به بهانه اولین سالگرد توقف قلب یعقوب یادعلی

رفت بیرون سیگار بکشد دیگر نیامد

خا د م ا یعقوب یا د علی بیست و چهار ساله بود که جایزه هوشنگ گلشیری را برای رمان اول گرفت. آن جایزه که سنگ محکی بود برای ادبیات داستانی ایران، سال هاست تعطیل شده است. اما «آداب بی قراری» یادعلی تداوم داشت و هنوز دارد و خوانده می شود. (او پیش از این دو مجموعه داستان «حالت هادر حیات» را سال ۱۳۷۷ و مجموعه داستان «احتمال پرسه و شوخی» را سال ۱۳۸۰ منتشر کرده بود.)

البته این رمان غیر از شهرت درسرهایی هم برایش آورد. یک سال پس از انتشار، یعنی سال ۱۳۸۴ به اتهام آنچه توهین به یکی از اقوام بود در پاسوج یازداشت شد. نویسندگان سرشناسی چون سیمین بهبهانی، فتح ا... بی نیاز، عباس پژمان، شاپور جو رکش، ابوتراب خسروی، علی اشرف درویشیان،

محمدعلی سپانلو، بلقیس سلیمانی، حسین سناپور، محمدحسن شهسواری، علی اصغر شیرزادی، فرزانه طاهری، مدیا کاشیگر، جواد مجابی وحسین مرتضائیان آیکنار نامه ای نوشتند و اعتراض کردند که «بازداشت ومحاكمه يك داستان نویس به اتهام بخش هایی از كتاب چاپ شده اش، خطای فرهنگی وحقوقی بزرگی است كه ممكن است پیامدهای ناگواری برای نویسنده و فضای ادبی ایران داشته باشد» و «انتظار داریم به احترام انسان، قانون و به پاس حرمت كلمه و آزادی بیان، پیگرد این نویسنده متوقف شود.» ختم این ماجرا هفت سال زمان برد و عاقبت سال ۱۳۹۱ نویسنده از تمام اتهاماتش تبرئه شد، اما او چندین سال از نوشتن و خلق کردن بازماند و دومین رمانش «آداب دنیا» یازده سال بعد در سال ۱۳۹۵ منتشر شد. خودش در گفت وگویی باعلیرضا غلامی که در مجله تجربه منتشر شده، درباره این وقفه گفته است: «تا چهار یا پنج سال بعدش مرا

بود که پیش از مرگ ناگهانی اش منتشر شد. او در همان گفت وگو با مجله تجربه می گوید اگر «اجل» مهلتش دهد می خواهد سه چهار رمان دیگر بنویسد. که اجل لج کرد و مجال نداد. او عصر روز سوم اسفند یک سال پیش از خانه اش در بوستون بیرون رفت تا با خود پنجاه و یک ساله اش خلوت کند و احتمالاً به طرح رمان یا پردازش یکی از شخصیت های داستان ناتمامش فکر کند.

اگه اولش باشه دلم می گیره، همسرش که می رود پی اش می بیند افتاده روی زمین و سیگاری نیم کش و خاموش و سرد، آن طرف تر. برشی از رمان «آداب بی قراری» «من دوست دارم غروب بیفته وسط سفر.

دیر شد و نیامد. همسرش که می گیره، آخرشم باشه که بدتر. از طلوع خورشید حرصم درمی آد، چون مال اوناییه که فکر می کنن یا دوست دارن به روز به جایی برسن، یا مال بدبخت هایی که مجبورن دنبال یه لقمه نون بخورونمیر صبح زود از خونه بزنن بیرون، یا اونایی که اون قدر حوصله دارن زنگ بزنن یکی رو بیدار کنن بره بشینه تماشای طلوع خورشید، فکر کنه مثلاً خوش بخته و داره حال می کنه از آزادیش.»

نگاهی به زندگی سراسر مبارزه ویکتور هوگو، نویسنده رمان جاودان «بینوایان»

یک نور تاریک می بینم*

خادم
اگر فهرستی از معروف ترین تبعیدی های تاریخ وجود داشته باشد، بی شک ویکتور هوگو یکی از نام های بالای این فهرست است و وقتی فرانسویان بخواهند فهرستی از اعظم خود را سر دست بگیرند، باز بی تردید ویکتور هوگو و بینوایشان را از قلم نمی اندازند. اما او در عصر خودش برای مبارزه در راستای تحقق چیزهایی تبعید شد که امروز برای هم وطنانش و میلیون، میلیون انسان دیگر بدیهی و پیش پا افتاده اند. از طرفی، سال ها پیش رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره شاهکار ویکتور هوگو یعنی «بینوایان،» گفته بودند: «به نظر من بینوایان ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است. من همه رمان های طول تاریخ را خوانده ام، شکی در این نیست، اما من مقدار زیادی رمان خوانده ام که مربوط به حوادث قرن های گوناگون هم هست. بعضی رمان های خیلی قدیمی را هم خوانده ام. مثلاً فرض کنید کمدی الهی را خوانده ام. امیرا سلان هم خوانده ام. الف لیله و هزار و یک شب را هم خوانده ام. وقتی نگاه می کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می بینم این چیزی است که اصلاً امکان ندارد هیچ کس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی که در عالم رمان بوده ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم ... من می گویم بینوایان یک معجزه است در عالم رمان نویسی. در عالم کتاب نویسی. واقعاً یک معجزه است ... زمانی که جوان ها زیاد دور و بر من می آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است.»
یادبود

نامه ای که به «انجمن بهبود موقعیت زنان» نوشت، یادآور شده که «نیمی از بشر در حوزه ای نابرابر قرار دارند و می بایست به جمع دیگران بپیوندند.»

● تا آخرین روز...

ویکتور هوگو نوزده سال در تبعید بود. معروف ترین فرانسوی در تبعید بود و از جنگ ترین آدم های عصر خودش. حتی وقتی همسرش در سال ۱۸۶۸ مرد، او فقط توانست تا لب مرز فرانسه همراهی اش کند. در اواخر ژوئن ۱۸۷۸ دچار خون ریزی مغزی شد و همین اتفاق شوم خلاقیت او را از بین برد، اما خوی عصیانگر او سبب می شد تا تباری آموزش و آزادی و صلح و لغو اعدام تا وقت مرگ تقلا کند. آخرین مقاله اش درباره آزار نژاد سامی بود که به تازگی انجام شده بود و آخرین خطابه اش در تجلیل از الغای برده داری در یکی از ایالات برزیل. آخرین دیدار مهم زندگی اش، در ماه نوامبر ۱۸۸۴ بود، از کارگاهی که در آن مجسمه ای معروف می ساختند که بعدها در نیویورک برپا شد، دیدار از مجسمه «آزادی.»

پی نوشت:

برای نوشتن این متن از مطلبی با عنوان «زندگی و زمان ویکتور هوگو»، نوشته ایولین بلوند، ترجمه علی صلح جو، منتشر شده در شماره ۷۴ نشریه ادبیات داستانی استفاده شده است.

*نقل مشهوری است که می گویند ویکتور هوگو لحظاتی قبل از مرگ گفت: یک نور تاریک می بینم!

را نیز مانند شعر سرودن زود شروع کرده بود و با محدودیت و سانسور مطبوعات هم به خوبی آشنا بود. او از محدودیت در قانون مطبوعات و سانسور به شدت انتقاد می کرد. در همان سال انتشار «بینوایان» روزنامه نگارانی از کشورهای مختلف در بروکسل به افتخار هوگوی تبعیدی یک میهمانی دادند و هوگو در این مجلس هم از آزادی مطبوعات گفته و تأکید کرده بود که این مطبوعات آزاد هستند که می توانند در پیشرفت اجتماعی نقشی کلیدی داشته باشند.

● زندگی با محکومان به مرگ

هوگو در طول زندگی بارها به زندان ها سر زده بود و با زندیان و محکومان به اعدام نشست های طولانی داشت و از احوال آن ها و آنچه بر آن ها می گذشت بی واسطه مطلع بود. نخستین بار در بیست و پنج سالگی برای مشاهده داغ گذاری محکومان به زندان «بیشتر» رفت و از آنچه دید به عنوان دست مایه ای در رمان «آخرین روز یک محکوم،» که سال ۱۸۲۹ منتشر شد، استفاده کرد. علاوه بر این، حضور فعالانه زنان اطراف را فرا نگرفته بود. ناگهان نژادنف لرزد و گوش تیز کرد. در آن نزدیکی چیزی ناله کرد، صدای باز شدن دروازه شنیده شد. هیکل زنانه کوچکی که خود را در شالی پیچیده بود و بسته ای به بازویش آویزان بود، از سایه سنگین درخت ها بیرون آمد و وارد جاده خاک آلود شد.

بعد از غیبت زیاد به میهمن باز می گردهم هیچ تغییر جالبی در آنجانی بینم همان رکود بی حس و مرده وار، با خانه های خراب، دیوارهای فرو ریخته و همان کثافت، فقر و بیچارگی... چاپ هشتم «خاک بکر» اثر ایوان تورگنیف با ترجمه عبدالرحمن رزندی توسط انتشارات امیرکبیر به تازگی منتشر شده است.

● آزادی مطبوعات وبرچیدن سانسور ویکتور هوگو که در هفده سالگی به کمک برادرش مجله ای به نام «پاسدار ادبیات،» را راه انداخته بود و بیشتر مطالب آن را نیز خود می نوشت، فعالیت ژورنالیستی



آن، چیزی است که هوگو در آثارش بر آن پافشاری داشت و در آن به ورزیدگی رسیده بود. نگاهی به مهم ترین رمان های او مانند «بینوایان»، «مردی که می خندد»، «آخرین روز یک محکوم»، «کلود ولگرد»... و البته جایزه ای نبرد، اما اسمش به دلیل چیزی که نوشته بود در گزارشی آمد. این قدیمی ترین سند ادبی است که در آن به وجود شخصی به نام ویکتور هوگو اشاره شده است. دو سال بعد، در سال ۱۸۱۹ دو جایزه از آکادمی «دژو فلور» گرفت و نخستین اثرش که قصیده ای بود به نام «سرنوشت وانه» در همین سال منتشر شد که نشان شری از نبوغ او داشت. موفقیت و شهرت پس از آن در زندگی ویکتور هوگو زیاد است، اما اگر او را تنها نویسنده یا شاعر بدانیم، چشم پوشی جفاکارانه ای است بر بخش مهمی از شخصیت و فعالیت های او. هوگو با وجود شهرت و مقبولیت زیاد و برخورداری از مواهیی مانند دریافت مستمری دائم از جوانی (که چند سال بعد از دریافت آن داوطلبانه انصراف داد) و قرار گرفتن در جرقه اشraf به دستور شخص شاه، دست از مبارزه علیه وضع موجود و تلاش برای بهبود وضع مردم و جامعه برنداشت و همین تلاش های اجتماعی و پس از آن سیاسی باعث شد مرات ها بکشد و به شخصیتی بدل شود بیش از یک ادیب و نویسنده.

زندگی طبقات محروم و واخورده، آسیب های ناشی از فقر، بی سوادی و ناآگاهی و در مجموع کالبدشکافی جامعه به نیت نشان دادن چرک و عفونت

درباره کتاب «خاک بکر» نوشته ایوان تورگنیف که انقلاب روسیه را یک قرن قبل آن پیش بینی کرده است

نویسنده پیشگو

برای ما ایرانیانی که سده گذشته یکی از بزرگ ترین انقلاب های تاریخ را تجربه کرده ایم حرف از انقلاب و مبارزه به خاطر آزادی، غریب نیست. «خاک

بکر» اثر ایوان تورگنیف را می توان یکی از نوشته های مهم در زمینه رمان سیاسی دانست که انقلاب روسیه را یک قرن قبل از وقوع، پیش بینی کرده است. «خاک بکر» که آخرین و بلندترین نوشته تورگنیف است، برخاسته از دغدغه ها و تفکرات اصیل نویسنده آن بوده است. شالوده اصلی این کتاب به بازنمایی از جنبش سیاسی اتفاق افتاده در دهه ۱۸۷۰ روسیه می پردازد.

«خاک بکر»، تصویرکننده داستانی عشقی، سیاسی است که در خلال دهه ۱۸۷۰ میلادی در روسیه و به موجب فرمان الکساندر دوم تزار، قانون سرواز را در کشورش ملغی کرد، رخ داده است. روشن فکران این فرصت را مغتنم دانستند و به دنبال استقرار کامل رژیم جمهوری دست به مبارزه ای تمام عیار زدند که در نهایت این جنبش به موفقیت دست پیدا نکرد. داستان حول جوانانی انقلابی و اقدامات آنان می چرخد. نژادنف جوان روسی فرزند نامشروع یک



اشraf زاده است که برای کار تعلیم به فرزند یکی از اشraf سرشناس (سیپیاگین) به ملک اومی رود و در آنجا با مارینا (خواهرزاده سیپیاگین) آشنا می شود. آن دو ضمن اینکه به هم علاقه مند می شوند، هر دو آرزومند انقلاب قریب الوقوع سوسیالیستی و شرکت در آن می شوند. تورگنیف با قلم متهورانه خود به بررسی زندگی اجتماعی می پردازد و با نوشتن آثار خود دست به مبارزه مدنی می زند و فریاد اعتراض خود را به مخاطبانش می رساند. قهرمانان این داستان انسان هایی خاکستری هستند که با وجود

آرمان های بالا اما نقدهایی هم به آن ها وارد می شود که همین رویکرد واقع گرایانه او در شخصیت پردازی باعث شد انقلابی های آن زمان از «خاک بکر» انتقاد کنند، اما با این حال، وی با سبک نگارشی، مهارت بالای تکنیکی و توصیفات گیرای



#زین قندپاری